

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۲۱ - یکشنبه ۹۴/۸/۲۴

اشکال دوم در استصحاب زمان

اعلام به این اشکال اعتنای جدی کرده‌اند و بعضی از محققین تسلیم اشکال شده‌اند و برخی هم مانند مرحوم عراقی تلاش کرده‌اند به آن اشکال پاسخ بدهند.

برای روشن شدن اشکال ابتدا باید مطلبی را توضیح دهیم و آن اینکه: با استصحاب زمان، (مقصود، مثل لیل و نهار و ماه رمضان و شوال و... است) دو غرض را می‌توانیم دنبال کنیم؛

یک غرض این است که موضوع حکمی را اثبات کنیم؛ مثلاً کسی نذر کرده است تا روز باقی است صدقه‌ای بدهد، در اینجا نهار موضوع برای حکم و جوب تصدق قرار گرفته است. یا مثلاً مادامی که ماه مُحَرَّم است و اَشهر الحُرْم است ابتدای به قتل حرام است، شخصی شک می‌کند آیا هنوز ماه مُحَرَّم باقی است یا نه، استصحاب مُحَرَّم را جاری می‌کند و در نتیجه ابتدای به قتل بر او حرام است.

البته فعلاً عَجالتاً می‌گوییم: قدر متیقن آن است که اگر صرف وجود زمان به نحو کان تامه دخیل در موضوع باشد، با استصحاب زمان به نحو تامه، حکم مترتب است، ولی اگر زمان به نحو کان ناقصه دخیل در موضوع باشد که بعداً به آن خواهیم پرداخت، مورد اشکال است و فعلاً بیش از این وارد مطلب نمی‌شویم.

و گاهی غرض آنست که با استصحاب زمان، احراز کنیم متعلق حکم را علی الوجه الصحیح انجام داده‌ایم.

«حکم» موضوع و متعلقی دارد. موضوع یعنی چیزی که حکم بر آن متفرع است؛ «اذا حصل، حصل الحکم»، «اذا وُجد، وجد الحکم»، مانند عالم در «أکرم العالم». «عالم» موضوع است یعنی هرگاه پیدا شود وجوب اکرام دارد. یا مانند «وقت» نسبت به نماز یا «بلوغ» نسبت به مطلق احکام، که موضوع هستند و حکم متفرع بر آنها است.

متعلق حکم یعنی چیزی که حکم، درخواست تحقق آن را دارد و به واسطه‌ی امتثال حکم پدید می‌آید، مانند «اکرام» در «اکرم العالم» که مورد درخواست و جوبی است که از «اکرم» استفاده می‌شود و با امتثال آن و جوب، متحقق می‌شود.

بنابراین گاهی می‌خواهیم با استصحاب زمان، احراز کنیم متعلق حکم (که گاهی هم از آن تعبیر به «موضوع الموضوع» می‌شود) امتثال شده است.

مثال: خداوند متعال فرموده است: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۱ یعنی نماز را از دلوک شمس تا غسق لیل که دل شب است و نیز قرآن فجر را به‌پا دارید. از این آیه استفاده می‌شود نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء، باید در این محدوده باشد؛ یعنی محدوده‌ی دلوک و زوال شمس تا نصف شب. البته دلیل خارجی وجود دارد که نماز ظهر و عصر نباید از ذهاب حمراه مشرقیه فراتر برود و نماز مغرب و عشاء نباید قبل از ذهاب حمراه مشرقیه اتیان شود.

اگر این زمان را به عنوان موضوع و جوب در نظر می‌گیریم که اذا وُجِدَ، وُجِدَ الْحَكْمُ - زیرا فرموده است ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ﴾؛ «وقتی دلوک شمس شد نماز را بپا دار» - در این صورت با استصحاب عدم دخول ظهر و بقاء ساعات قبل از ظهر، می‌خواهیم نفی موضوع کنیم. یا آخر وقت که استصحاب نهار می‌کنیم و می‌گوییم «چون نماز نخوانده‌ایم، در این زمان باید نماز خوانده شود» می‌خواهیم وجوب صلات را استفاده کنیم.

گفته شده است در اینجا با استصحاب نهار، وجوب صلات ثابت می‌شود و مشکلی ندارد. حال که نماز واجب شد، آن را می‌خوانیم ولی بعد از نماز شک می‌کنیم که آیا در وقت واقع شد یا خیر - به اعتبار اینکه وقت، قید متعلق است نه موضوع؛ چون وظیفه‌ی ما، اتیان صلات در وقت است - در اینجا اگر استصحاب جاری شود می‌گوییم نماز به نحو صحیح اتیان شده و وجوب، امتثال شده است.

به تعبیر دیگر چون مثلاً آخر وقت است و هوا ابری است و نمی‌دانیم هنوز نهار باقی است یا خیر، لذا شک می‌کنیم آیا بر ما اتیان نماز ظهر و عصر واجب است یا وقت اداء گذشته است و باید نماز را قضاء کنیم؟ با استصحاب می‌گوییم هنوز وقت باقی است و نماز را باید بخوانیم. اکنون بعد از اتیان نماز، شک می‌کنیم آیا نماز در وقت واقع شد یا خیر، پس استصحاب را جاری می‌کنیم و این‌گونه استنتاج می‌کنیم که

۱. الإسراء / ۷۸.

نمازی که خوانده‌ایم در وقت واقع شده است.

عده‌ای قبول کرده‌اند با استصحاب، وجوب صلوات ثابت می‌شود؛ چون موضوع احراز شده است و باید نماز اتیان گردد. همچنین بعضی استصحاب را نسبت به اثر دوم یعنی اتیان واجب جاری دانسته‌اند^۱ و می‌گویند به واسطه‌ی استصحاب، صلوات در وقت احراز می‌شود، إلا اینکه عده‌ای از محققین علم اصول در جریان استصحاب نسبت به اثر دوم، اشکال مثبتیت را بیان کرده‌اند.^۲

۱. محقق نائینی، أجود التقريرات، ج ۲، ص ۴۰۲:

(و لكن التحقيق) عدم ورود الإشکال من أصله و صحة جریان الاستصحاب فی نفس الزمان (بیان ذلك) انه بعد ما عرفت من ان استصحاب الزمان انما یجری فیما إذا لوحظ الزمان بنحو مفاد كان أو ليس التامتين دون الناقصتين (نقول) ان الزمان إذا كان متمحضا فی الشرطية للحکم فلا محالة یكون مأخوذا بنحو مفاد كان التامة إذ اعتبار وقوع العبادة فی زمان مخصوص الذي هو مفاد كان الناقصة انما یكون متأخرا عن التکلیف و واقعا فی مرتبة الامتثال فكيف یعقل ان یكون شرطا للتکلیف المتقدم علیه رتبة و علیه فلا إشکال فی استصحابه و ترتیب اثره الشرعی علیه و اما إذا كان مأخوذا فی متعلق التکلیف فیمكن ان یؤخذ بنحو مفاد كان التامة كما فی غیره من الزمانيات التي نعبر فیها عن ذلك باعتبار مجرد اجتماعهما فی الزمان من دون اعتبار عنوان آخر من حال و نحوه و لكن لتعبیر عنه فی الزمان ضیق لعدم كون الزمان واقعا فی زمان آخر حتی یعبر عنه باجماعهما فی الزمان فلنعبر عنه باعتبار وقوع العبادة و وجود الزمان فی الخارج و یمكن ان یؤخذ بنحو مفاد كان الناقصة بان یعتبر الظرفية و حیثية وقوع العبادة فيه و من المعلوم ان الأخذ علی النحو الثاني غیر ملازم لأخذ الزمان قيدا فی الواجب بل هو محتاج إلى مئونة أخرى إذ ليس الزمان و العبادة من قبیل العرض و محله حتی یقال ان التركيب فیهما لا بد و ان یرجع إلى مفاد كان الناقصة علی ما سبجیء توضیحه و أشرنا إليه فی مباحث العموم و الخصوص فلا یستفاد من التقييد به الا مجرد اجتماعهما فی الوجود الذي هو مفاد كان التامة و من المعلوم ان الاستصحاب بعد ضمه إلى الوجدان یكفی فی إثبات ذلك و المفروض من الأول هو إجراء الاستصحاب فیما هو من هذا القبیل فكأن المستشکل خلط بین القيدية و الظرفية فأخذ فیما هو المفروض من جریان الاستصحاب فی مفاد كان التامة ما یرجع إلى أخذ الزمان بنحو مفاد كان الناقصة و قد ظهر انه غیر لازم لأخذه قيدا فی الواجب فارتفع الإشکال بحذافيه ضرورة ان منشأ الإشکال انما كان لأجل ان استصحاب الزمان لا یترتب علیه احراز وقوع العبادة فيه الا علی القول بالأصل المثبت و بعد ما اتضح ان أخذه قيدا غیر ملازم لاعتبار وقوع العبادة فيه الذي هو مفاد كان الناقصة بل غاية ما یقتضيه القيدية هو اعتبار اجتماع الزمان مع العبادة فی الوجود خارجا و هذا المقدار یثبت بالاستصحاب بعد ضمه إلى الوجدان فلا إشکال من أصله حتی نحتاج إلى الرجوع إلى الأصل الحکمی فتدبره و اغتنم.

۲. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامي)، ج ۲، ص ۶۴۴:

و التحقيق أن هنا أقساما ثلاثة.

أما نفس الزمان فلا إشکال فی عدم جریان الاستصحاب فيه لتشخيص كون الجزء المشكوك فيه من أجزاء الليل أو النهار لأن نفس الجزء لم يتحقق فی السابق فضلا عن وصف كونه نهارا أو ليلا.

نعم لو أخذ المستصحب مجموع الليل مثلا أو النهار و لوحظ كونه أمرا خارجيا واحدا و جعل بقاؤه و ارتفاعه عبارة عن عدم تحقق جزئه الأخير و تجده أو عن عدم تجدد جزء مقابله و تجده أمكن القول بالاستصحاب بهذا المعنى فيه أيضا لأن بقاء كل شيء فی العرف بحسب ما يتصور فيه العرف من الوجود فيصدق أن الشخص كان علی يقين من وجود الليل فشك فيه فالعبرة بالشك فی وجوده العلم بتحقيقه قبل زمان الشك و إن كان تحققه بنفس تحقق زمان الشك و إنما وقع التعبير بالبقاء فی تعريف الاستصحاب بملاحظة هذا المعنى فی الزمانيات حيث جعلوا الكلام فی استصحاب الحال أو لتعميم البقاء لمثل هذا مسامحة.

إلا أن هذا المعنى علی تقدير صحته و الإغماض عما فيه لا يكاد یجدي فی إثبات كون الجزء المشكوك فيه متصفا بكونه من النهار أو من الليل حتی یصدق علی الفعل الواقع فيه أنه واقع فی الليل أو النهار إلا علی القول بالأصل المثبت مطلقا أو علی بعض الوجوه الآتية و لو بیننا علی ذلك أغنانا عما ذكر من التوجيه.

بیان اشکال

استصحاب در اینجا به دو صورت متصور است: یا استصحاب نهار به نحو کان تامه جاری است یا استصحاب نهار به نحو کان ناقصه جاری می شود.

اگر مقصود استصحاب نهار به نحو کان ناقصه باشد اصلاً استصحاب جاری نیست؛ زیرا استصحاب دوم به نحو کان ناقصه چنین است که بگوییم: «کان هذا الوقت نهراً» این وقت پیش از این نهار بود و حال که شک در بقائش داریم استصحاب می کنیم که همچنان این وقت نهار است، در حالی که چنین استصحابی حالت سابقه ندارد؛ چون این قطعه از زمان که سابقاً نبود و لذا نمی توان گفت که این قطعه سابقاً نهار بود و الآن هم نهار است؛ چون سابقاً ما علم نداشتیم که این قطعه نهار بود، بلکه از اول پیدایش این قطعه نمی دانیم آیا نهار است یا غیر نهار.

پس اگر خواسته باشیم زمان حاضر را به نحو کان ناقصه استصحاب کنیم و بگوییم: «کان نهراً و الآن كما كان»، اشکال این است که حالت سابقه‌ی متیقنه ندارد.

✓ نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۱۴۸:

(و اما) إذا كان الأثر مترتباً عليه بمفاد كان أو ليس الناقصة، ككون الزمان الحاضر من الليل أو النهار أو من رمضان، ففي جريان الاستصحاب إشكال، ينشأ من ان المتصف بمفاد كان أو ليس الناقصة ليس له حالة سابقة حتى يستصح، لأن الزمان الحاضر الذي شك في ليلته أو نهاريته حدث اما من الليل و اما من النهار، فلا يقين باتصافه بكونه من الليل أو النهار (و استصحاب) بقاء الليل و النهار بمفاد كان التامة لا يثبت نهارية الزمان الحاضر أو ليلته حتى يترتب عليه اثره الخاص من وقوع متعلق التكليف أو موضوعه في الزمان الذي أخذ كونه ظرفاً لامتناله (و لأجل ذلك يشكل الأمر في كلية الموقنات كالصلوات اليومية و الصوم في رمضان و نحوهما، نظراً إلى ان غاية ما يقتضيه استصحاب الليل أو النهار بمفاد كان التامة في مثل تلك الموقنات انما هو إثبات بقاء التكليف بالموقنات و وجوب الإتيان بها (و اما) إثبات وقوعها في الليل أو النهار أو رمضان الذي أخذ ظرفاً لها ليرتب عليه الامتنال و الخروج عن العهدة فلا (لأن) صدق كون العمل واقعا في الوقت المضروب له شرعا مبنى على إثبات نهارية الزمان الحاضر أو ليلته أو رمضانيته، (و بعد) عدم إثبات الأصل المزبور نهارية الزمان الحاضر أو ليلته، فلا يترتب عليه الامتنال و الخروج عن عهدة التكليف بالموقت (و بذلك) تقل فائدة استصحاب الوقت و الزمان، لأن الأثر المهم فيه انما هو في الموقنات.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احياء الآثار)، ج ۲، ص ۱۴۷:

ثم إن ما ذكرناه من عدم المانع في جريان الاستصحاب في الزمان إنما هو فيما إذا كان الزمان متمحضاً في الشرطية، بأن كان شرطاً للحكم الشرعي من التكليف أو الوضع. و أما إذا كان قيداً لمتعلق التكليف كما إذا كان ظرفاً للواجب مثلاً، كما إذا أمر المولى بالامسك الواقع في النهار، فاذا شك في بقاء النهار، ففي جريان الاستصحاب فيه إشكال، لأنه باستصحاب النهار لا يثبت وقوع الامسك في النهار إلا على القول بالأصل المثبت، فإن وقوع الامسك في النهار لازم عقلي لبقاء النهار.

✓ بحوث في علم الأصول (تقريرات شاهرودي)، ج ۶، ص ۲۷۱:

... هذا كله في استصحاب الزمان بنحو مفاد كان التامة.

و اما استصحابه بنحو مفاد كان الناقصة لإثبات ان هذا الآن نهار أو ليل أو من شهر رمضان و نحو ذلك فقد ذهب فيه المحققون ما عدى المحقق العراقي (قده) في تقريراته إلى عدم جريانه لأن الزمان المشكوك لم يكن قد وجد نهراً فيما سبق لتستصحب هذه الصفة له و إثبات نهاريته باستصحاب بقاء النهار يكون من الأصل المثبت نظير إثبات كرية هذا الماء باستصحاب بقاء الكرية.

و اگر بخواهیم به نحو کان تامه استصحاب را جاری کنیم که: «نهار در سابق وجود داشت، الآن نیز نهار موجود است»، تنها فایده‌ای که این استصحاب دارد ترتب اثر بر آن به نحو موضوع است، اما ترتب اثر بر آن به نحو متعلق نمی‌شود؛ زیرا استصحاب نهار می‌گوید نهار موجود است، ولی اثبات این مطلب که نمازی که اتیان شده است در زمانی که نهار بوده واقع شده است، لازمه‌ی عقلی آن است و اصل مثبت خواهد بود.

پس از یک طرف با استصحاب نهار، وجوب صلات وجود دارد و باید نماز بخوانیم، اما از دیدگاه دیگر نمی‌توانیم بگوییم امتثال شده است و این نیز موجب سقوط تکلیف نمی‌شود؛ زیرا تنها وقتی تکلیف ساقط می‌شود که علم به عدم امکان امتثال داشته باشیم. و بعد از انجام عمل در وقت مشکوک، این پرسش مطرح می‌شود که: آیا باید این نماز قضاء شود یا خیر؟

در اینجا دو نظر است؛ ممکن است موضوع قضاء را «ترک واجب» بدانیم و ممکن است موضوع قضاء را «فوت واجب» بدانیم. ترک، امری عدمی است و فوت، امری وجودی است.

اگر موضوع وجوب قضاء را ترک بدانیم، چون شک داریم آیا صلات واجب را اتیان کرده‌ایم یا خیر، استصحاب عدم اتیان و حکم به بقاء ترک می‌کنیم پس قضای نماز، واجب می‌شود. اما اگر موضوع وجوب قضاء را فوت دانستیم، باید احراز شود و فوت، حالت سابقه ندارد. فوت یعنی از دست رفتن، که امر وجودی است و این امر وجودی حالت سابقه ندارد و نمی‌شود استصحاب فوت جاری کرد، لذا موضوع وجوب قضاء احراز نمی‌شود و نوبت به اصول مؤمنه می‌رسد و قضاء لازم نیست.

بنابراین این مسأله، مسأله‌ی ریشه‌دار و پرفایده‌ای است و باید دقیق بررسی شود.

پاسخ محقق عراقی رحمته الله علیه در رفع مشکل مثبت بودن استصحاب زمان برای احراز اتیان متعلق

از کسانی که قهرمانانه در این مبحث وارد شده و شاید بیش از همه از اعلام معاصر خود بحث کرده است، مرحوم محقق عراقی است. به حسب تقریرات خوب و زیبای ایشان یعنی *نهایة الافکار* سه پاسخ برای رفع مشکل اصل مثبت بودن استصحاب زمان برای احراز اتیان متعلق، بیان شده است. کأن ایشان اثبات موضوع را به استصحاب مفروغ^۱ منته گرفته و مشکلی در آن نمی‌بیند و به بحث در اثبات متعلق به استصحاب و ارائه‌ی سه پاسخ می‌پردازد:

پاسخ اول محقق عراقی رحمته الله

در اکثر ادله‌ی توقیت این چنین نیست^۱ که زمان در موقتات، قید باشد. وقتی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ یا در روایت که آمده: «إِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ وَجَبَ الطَّهُّورُ وَالصَّلَاةُ»^۲، دال بر این نیست که صلوات، مقیداً بالوقت از مکلفین خواسته شده است، بلکه از روایات و آیات مبارکه بیش از این استفاده نمی‌شود که اصل مقارنه بین زمان و صلوات کافی است. ایشان چنین فرموده‌اند:

حيث كان الاستفادة منها مجرد لزوم وقوع المأمور به صلاة أو صوما عند تحقق

أوقاتها، بلا اقتضاءها لكون الوقوع في الوقت المضروب لها شرطاً شرعياً.

بنابراین زمان، قید و شرط نیست تا عنوان «وقوع الصلاة في النهار» احراز شود، بلکه همین مقدار که روز باشد و نماز هم باشد، کافی است و لذا مثلاً مکلف بعد از استصحاب نهار، وجوب تکلیف را احراز می‌کند و آنگاه نماز را که می‌خواند هر دو امر برای او احراز می‌شود؛ هم نهار و هم صلوات. صلوات بالوجدان برای او احراز می‌شود و نهار هم بالاصل احراز می‌شود و قید «وقوع الصلاة في النهار» قیدی است که لزومی ندارد.

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۱۴۹.

و اما شبهة المثبتية في استصحاب الزمان بمفاد كان التامة في الموقتات، فتندفع بما سيتضح لك من بيان كيفية أخذ الزمان في أدلة الموقتات (فنقول): ان صور أخذ الزمان في أدلة الموقتات بنحو القيدية أو المقارنة؛ و المعية أربعة، لأنه اما ان يكون راجعا إلى الهيئة و الوجوب بناء على ما حققناه في محله من إمكانه (و اما) ان يكون راجعا إلى المادة (و كل) منهما باعتبار القيدية أو الظرفية، أو المقارنة و المعية ينقسم إلى قسمين، فتكون الصور أربعة (و بعد ذلك) نقول: اما ما كان راجعا بحسب ظاهر الدليل إلى الهيئة و الوجوب بنحو القيدية أو المقارنة و المعية، فلا شبهة في صحة استصحابه عند الشك في بقائه و انه يترتب عليه الوجوب بلا كونه مرتبطاً بباب المثبت، لأنه من قبيل استصحاب الموضوع و إثبات الحكم الفعلي به.

و اما ما كان راجعا إلى الموضوع و المادة، فان كان على نحو المقارنة و المعية، كما لعله الظاهر في أكثر أدلة التوقيت في الموقتات، من نحو قوله عليه السلام: إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاة، و قوله سبحانه أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل، حيث كان الاستفادة منها مجرد لزوم وقوع المأمور به صلاة أو صوما عند تحقق أوقاتها، بلا اقتضاءها لكون الوقوع في الوقت المضروب لها شرطاً شرعياً، فلا إشكال في جريان الاستصحاب، فانه باستصحاب بقاء الليل أو النهار أو رمضان يترتب وجوب الإتيان بالصوم أو الصلاة، و يترتب عليه تحقق الامتثال و الخروج عن عهدة التكليف عقلاً بإتيان المأمور به في الوقت المستصحب، لكونه من اللوازم العقلية المترتبة على الأعم من الواقع و الظاهر، و ان لم يتحقق معنى الظرفية و القيدية و لا يصدق على المأتمى به عنوان وقوعه في الزمان الذي كان من الليل أو النهار أو رمضان (إذ لا يحتاج) إلى إثبات هذا العنوان بعد عدم أخذ عنوان الظرفية قيدا لموضوع التكليف شرعا.

۲. وسائل الشريعة، ج ۱، كتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۴، ح ۱، ص ۳۷۲.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ وَجَبَ الطَّهُّورُ وَالصَّلَاةُ وَ لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَّهُّورٍ.

آری، اگر بالوجدان نهار را احراز می‌کردید، بالوجدان هم می‌دانستید که نماز در نهار است. اما این مقدار لازم نیست و امری است که قهراً بعض مواقع وجود دارد و بعض مواقع نیست، لذا خود را گرفتار این تنگنا نمی‌کنیم. باید توجه داشت که ایشان مقارنت را به عنوان قید در نظر نمی‌گیرند تا دوباره محذور برگردد، بلکه در نظر ایشان مقارنت به این معناست که احراز صلات و احراز زمان با هم باشد و به تعبیری مقارنت به حمل شایع مراد است نه به عنوان قید.

نقد و بررسی پاسخ محقق عراقی رحمته الله

آیا واقعاً از مجموع احادیث و روایات باب، صرف مقارنت به این معنا استفاده می‌شود یا بیشتر؟ در دوره‌ی سابقه که این روایات را ملاحظه و تأمل کردیم، بیان کردیم کسی که به همه‌ی روایات باب^۱ نگاه کند، متوجه می‌شود این چنین نیست که صرف مقارنت زمانی مراد باشد. آیه و روایتی هم که ایشان بیان کردند و بدان‌ها استدلال کردند، دلالت بر مدعای ایشان ندارد؛ زیرا:

آیه‌ی شریفه‌ی «**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ**» از حیث موضوعیت وقت در مقام بیان است و می‌خواهد بفرماید در این وقت نماز واجب می‌شود، اما این نماز که واجب شد چه چیزی است و آیا قید زمان دارد یا ندارد، از این حیث در مقام بیان نیست و بیش از فی‌الجمله از آن استفاده نمی‌شود.

روایت «**إِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ وَجَبَ الظُّهُورُ وَالصَّلَاةُ**» هم این چنین است و از حیث موضوع بودن وقت، مورد نظر است و می‌گوید وقت که داخل شد نماز را بخوان، اما اینکه نماز باید در این وقت باشد یا نیاز نیست این قید را احراز کنید و بدون قید وقت کافی است، اصلاً روایت در مقام بیان آن نیست و اگر به روایات دیگری که در این زمینه است بنگریم، لعل مطلب دیگری استفاده شود.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، کتاب الصلوة، ابواب المواقی، باب ۱: «بَابُ وُجُوبِ الْمُحَافَظَةِ عَلَى الصَّلَاةِ فِي أَوْقَاتِهَا»، ص ۱۰۷.